

ترجمه و انتشار مجموعه مقالات "واقعیت‌ها و استراتژی" نوشته ژاک شامبیز" که از کتاب وی با همین عنوان برگرفته شده، چند هفته ای با تاخیر روبرو شده بود را دوباره پی می‌گیریم. این مجموعه که دو بخش دیگر هم دارد و ترجمه آن پایان یافته، در مجموع خود دیدگاه نوینی است که زمینه‌های تئوریک و اجتماعی بنای سوسیالیسم در جهانی که مدل "سوسیالیسم موجود" را با فروپاشی اتحاد شوروی پشت سر گذاشته است. عرصه‌های جدید سازماندهی جنبش‌های اجتماعی، زمینه‌های نوینی که در برابر احزاب چپ و بویژه کمونیست قرار دارد، نقش و تاثیر سازماندهی کانون‌های زنان، بیکاران، جوانان و... همگی بعنوان کارپایه‌های فعالیت کمونیست‌های فرانسه و تعمیم آن مطابق شرایط ویژه هر کشوری در این سلسله مقالات مطرح شده است. مطالعه دقیق این مجموعه را به همه توده‌ای‌ها توصیه می‌کنیم.

گوش به فرمان! مرزهای قرمز در نظام سرمایه داری نوشته ژاک شامبیز

از ابعاد اساسی سوسیالیسم، لزوم غنی‌سازی ساختن دستاوردهای دمکراتیک گذشته مردم و پیش‌تر بردن آن است. این غنی‌سازی و پیش‌بردن، البته به معنای پس‌رفتن و لطمه زدن به دستاوردهای دمکراتیک گذشته نیست، بلکه فراتر رفتن و "پشت سر گذاشتن" آنها در مفهوم دیالکتیکی کلمه است. اندیشه مرکزی ما در مورد تحول اجتماعی عبارت از آنست که "آزادی انسانیت تنها می‌تواند حاصل فعالیت خود انسان‌ها باشد". این به معنی آنست که انسان‌ها سرنوشت خود را در روندی خودگردان در دست گیرند.

اما خودگردانی خلق، امری نیست که بتوان آن را با دستور و فرمان یا به صرف خواست ما تحقق بخشید. این یک پروسه و یک روند است و این روند زمانی می‌تواند عملی شود که همه نهادها - و از جمله نهادهای دولتی - در خدمت آن قرار گیرند؛ نه اینکه مانند امروز مردم از مسئولیت واقعی و عملی در مسایلی که به موجودیت آنها و آینده ملت و جهان مربوط می‌شوند، محروم باشند. در دوران ما ساخت و پاخت‌های پنهان میان احزاب و حکومتگران و تبلیغ هماهنگ یک فکر و یک روش درباره اصلی‌ترین مسایل جامعه، سیاست را به سیاست بازی تبدیل کرده و مردم را از سیاست دور کرده است. با این روش می‌خواهند مردم را به موجوداتی **گوش به فرمان** تبدیل کنند، بطوری که خیال کنند در بهترین دنیای ممکن زندگی می‌کنند.

رهبران کشورهای سرمایه داری نام این را "پلورالیسم" می‌گذارند. بنا به ادعای سازمان‌های تبلیغاتی حاکم، در جوامع پیشرفته صنعتی این "پلورالیسم" پدیده‌ای است روشن‌تر از آفتاب و مگر جز این است که ما در "عصر ارتباطات" زندگی می‌کنیم؟

اما آنچه در واقع در جهان سرمایه داری می‌گذرد بن بست سیاست و سمت‌گیری‌هایی است که هدف آن تنها محدود کردن یک پلورالیسم واقعی است. محدود کردن مردم چه در عرصه دسترسی به اطلاعات و چه در مجموعه زندگی اجتماعی. از یکسو انباشت و کوه اطلاعات در مسایل جزئی و بی‌اهمیت و از سوی دیگر سکوت در باره مهمترین و

اساسی ترین رویدادها. بحث و جدل‌های فرعی و ثانوی بی پایان، در کنار سانسور منظم هرگونه برخورد واقعی اندیشه‌ها بر روی مسایل **بنیادین** و تعیین کننده امروز و فردا. در این شرایط، برآورده کردن نیازهای دمکراتیک دوران ما از مسیر مبارزات حاد و مبرم برای دفاع و گسترش آزادی‌ها و حقوق دمکراتیک عبور می‌کند تا بتوان پلورالیسم را به يك واقعیت زندگی مردم تبدیل کرد. پلورالیسم احزاب و دیدگاه‌ها، که هر روز محدودتر می‌گردد. پلورالیسم پژوهش و خلاقیت براساس برخورد اندیشه‌ها که هر روز در برابر آن مانع گذاشته می‌شود. پلورالیسم در دستیابی به مسئولیت و اداره جامعه که مستلزم پایان دادن به پيشداوری‌های حاکم است، پيشداوری‌هایی که براساس آن، محروم بودن بخش وسیعی از مردم و بویژه طبقه کارگر و کمونیست‌ها از هرگونه مسئولیت واقعی اجتماعی، امری "طبیعی" و انمود می‌شود.

برخلاف انبوه تبلیغات، امروز و در آغاز قرن بیست و یکم، پلورالیسم کمتر از هر زمان دیگر امری دست‌یافته است. این خود عرصه‌ایست که هر روز باید برای آن جنگید و آن را تحمیل کرد.

مناسبات نوین انسانی

بورژوازی همواره هنر خاصی داشته که "اومانیسم" و انسان‌گرایی را در برابر نبرد طبقاتی قرار دهد. در این هنرنمایی یا کوشیده مبارزه انقلابی را امری "غیرانسانی" معرفی کند و یا اینکه حل مسایل حاد اجتماعی و سیاسی را به عرصه "اخلاقیات" انتقال دهد.

بحث‌هایی که از چهار دهه پیش مارکسیست‌ها در باره "اومانیسم" دنبال کرده‌اند، اهمیت بررسی دقیق این مسأله را آشکار ساخته و نشان می‌دهد اومانیسم مارکسیستی هیچ وجه اشتراکی با "اومانیسم" تجریدی بورژوازی ندارد، اومانیسمی که بورژوازی می‌خواهد از طریق آن مناسبات اجتماعی واقعی را پوشانده و استثمار و بی‌عدالتی را توجیه کند. این اومانیسم در بهترین حالت خود از تبلیغ صدقه و خیریه فراتر نخواهد رفت!

سوسیالیسمی که ما برای آن مبارزه می‌کنیم بر این اندیشه بنیادین مبتنی است که دوران ما نیازمند شیوه زندگی نوینی است. شیوه زندگی که انسان، چه در کار و چه در فراغت خویش از سلطه و اجبار آزاد باشد و مناسبات تازه انسانی براساس همکاری و همبستگی ایجاد شود. ما خواهان برپایی يك تمدن نوین هستیم، تمدنی که بتواند شکل تازه‌ای از تقسیم کار را سازمان دهد و با برقراری آزادی‌های نوین و همبستگی‌های نوین به شکوفایی شخصیت انسان یاری رساند. برای رسیدن به این هدف باید بدون درنگ برای لگام زدن و عقب‌نشاندن استثمار و رقابت و سلطه ناشی از آن مبارزه را آغاز کرد.

سوسیالیسم مورد نظر ما در بر دارنده ارزش‌هایی نوین است که بر ضد ارزش‌های مترقی گذشته نیست، بلکه تمام ارزش‌های پیشروی را که در طول تاریخ بشریت ایجاد شده در خود جای می‌دهد و آن‌ها را غنی‌تر می‌سازد. این در واقع برنامه و پروژه برقراری جامعه‌ای نوین است.

با اینحال، ما خود را قیم و صاحب اختیار آگاهی‌های مردم تلقی نمی‌کنیم. در این عرصه نیز چون دیگر عرصه‌ها ما به ضرورت برقراری پلورالیسم واقعی اعتقاد داریم. هرگونه ادعای جامعه، حزب یا نهادی که بخواهد خود را برتر از گزینش آزادانه مردم بداند با اندیشه‌های ما بیگانه است. کمونیست‌ها مدعی آفریدن خوشبختی برای دیگران نیستند. ما می‌خواهیم به ایجاد آنچنان شرایط اجتماعی یاری رسانیم که در آن هرکس بتواند آنگونه که خود می‌خواهد زندگی بهتری برای خود بسازد. به همین دلیل است که به عنوان يك حزب سیاسی برای پایان دادن به ماهیت ضدبشری سرمایه‌داری مبارزه می‌کنیم، مبارزه می‌کنیم با انسانیت‌زدایی که این سیستم همراه دارد، با قانون جنگل و دادن حق به زورمندترین‌ها که به هنجار و معیار آن تبدیل شده است.

اما اینکه ما يك مشی پلورالیستی را با همه ضرورت های ناشی از آن پذیرفته ایم تنها يك طرف مسئله است. عرصه سیاست تنها در اختیار ما و ناشی از مشی ما نیست. برنامه ها و مشی محافل حاکمه را به هیچ وجه نمی توان نادیده گرفت و فراموش کرد که چگونه این برنامه ها و سیاست ها تأثیرات منفی خود را بر تمامی عرصه های زندگی اجتماعی و فردی و حتی در خصوصی ترین جنبه های آن باقی گذاشته است. درست از اینروست که برای اینکه هر کس بتواند شرایط لازم شکوفایی فردی خویش را بوجود آورد همواره، در بخشی، مبارزه جمعی لازم بوده است و خواهد بود.

ما با همین دیدگاه به مسایل ناشی از انقلاب تکنولوژیک و اطلاعاتی نگاه می کنیم. این انقلاب مسایلی را بوجود آورده که به همه انسانیت در سرتاسر جهان مربوط می شود. اکنون برخی خواست ها نظیر عدالت، دموکراسی، توسعه نیافتگی و صلح ابعاد نوینی یافته اند. برخی مسایل دیگر نیز وجود دارند که بر اثر پیشرفت های علمی و فنی و افزایش توان بشریت، تسلط انسانیت بر آنها ناگزیر شده است. از جمله اینهاست: انفجار ارتباطات، حفاظت از منابع و توازن طبیعی، سلاح های هسته ای و غیره.

این مسایل حدت و پیچیدگی زیادی دارند و در بررسی آن ها نمی توان به تکرار مکرر موضوع یا صرف گفتن اینکه دارای اهمیت جهانی هستند اکتفا کرد.

ویژگی این مسایل همگی در آن است که جنبه بسیار حاد و بنیادین دارند زیرا از نیازهایی ناشی می شوند که خصلت جهانی به خود می گیرند و به همه خلق ها صرف نظر از تنوع سازمان اجتماعی آنها مربوط می شوند. بنیادین بودن این مسایل در عین حال در آن است که امکانات بی سابقه ای را برای همگرایی و گفتگوی انسان ها، با شکل و محتوایی نوین بوجود می آورند، شرایط را برای نزدیکی های بیشتر میان وسیع ترین اقشار جامعه - چه در سطح هر کشور و چه در سطح بین المللی - فراهم می سازند، به شکل گیری همکاری های مثبت مساعدت نمایند. این مسایل از این طریق با نیازهایی که پس از ایجاد جوامع طبقاتی بوجود آمده است گره می خورند.

اما این مسایل عام انسانی و ضرورت های ناشی از آن در واقعیت های ملی و فرهنگی خود ویژه هر کشور حك شده اند. و در همه جا می توان دید تا چه اندازه مناسبات استثنای و سلطه و استراتژی که برای حفظ این مناسبات بکار افتاده در برابر درك این ضرورت ها، چه در سطح ملی و چه بین المللی، مانع ایجاد کرده است.

مسئله صلح، مسئله بقاء انسانیت است، اما پیشروی در مسیر خلع سلاح مستلزم مفهومی نوین از امنیت است. مشکلات کشورهای در حال توسعه دیگر گلوی مردم آنجا را می فشارد اما حل این مشکلات نیازمند عقب راندن منافع و سازوکارهایی است که به اختناق در این کشورها انجامیده است. وابستگی متقابل يك واقعیت است، اما این وابستگی در چارچوب پدیده سلطه جویی قرار گرفته است.

تضادهای جهان معاصر، اتفاقا با عزیمت از واقعیت های ملی و شرایط هر کشور است که آشکار می شوند. در مبارزه برای تغییر این واقعیت ها، در مبارزه همراه با تلاش برای ایجاد همکاری و همبستگی های لازم جهانی، در مبارزه برای تغییر شرایط مشخص در داخل هر کشور است که تضادهای جهانی می توانند راه حلی مثبت بیابند.

نیازهای عمیق جهان معاصر که در بالا بدان اشاره شد، نیاز به انسانیتی که با خود و با طبیعت آشتی کند، به يك چالش واقعی برای بشریت تبدیل شده است. پاسخ و حل این نیازها مستلزم مداخله خلق هاست. عرصه و اشکال نیردی که امروز میان نیروهای گذشته و آینده جریان دارد، در این نیازها و ضرورت ها انعکاس می یابد. اما اینکه نیازها و خواست هایی وجود دارند که به همه انسانیت مربوط می شوند به معنی پایان مبارزه طبقات نیست. مبارزه طبقاتی نه يك توهم است و نه "اختراع" مارکسیست ها. مبارزه طبقاتی به هیچ روی کهنه

اندیشی نیست و هر روز محتوا و اشکالی نوین به خود می‌گیرد. کم بها دادن به این مبارزه است که توهم زا و خطرناک تر از هر چیز است.

درک نیازهای جهان معاصر در متن شرایط کنونی و واقعیت‌های ملی و فرهنگی ممکن می‌شود. ضرورت‌های جهان معاصر را در خارج از تضادهای واقعیت موجود ملی و بین‌المللی در نظر گرفتن، نوعی پس رفت نسبت به اندیشه همه‌کسانی است که - از مارکس تا بسیاری دیگر - همواره از مخلوط کردن یک سبد واژه با یک ارزش واقعیت احتراز کرده‌اند. و خوب می‌دانیم که مسیر تاریخ تا چه اندازه مانند راه جهنم با حسن نیت فرش شده‌است... (1)

سوسیالیسم و کمونیسم

جامعه‌ای که محدودیت‌های سرمایه داری و همراه با آن، محدودیت‌های جوامع طبقاتی را پشت سر می‌گذارد، جامعه‌ای که به هر گونه خشونت نسبت به انسان و طبیعت خاتمه می‌دهد، چنین چشم اندازی "جامعه کمونیستی" است.

مارکس و انگلس در سال 1848 در "مانیفست حزب کمونیست" نوشتند: "به جای جامعه بورژوازی سابق، با طبقات و تضادهای طبقاتی آن، جامعه‌ای بوجود می‌آید که در آن تکامل آزادانه هر فرد، شرط تکامل آزادانه همگان خواهد بود." اما از نظر آنها چنین آینده‌ای تنها از پس یک دوران تاریخی گذار تحقق خواهد یافت، دورانی که طی آن پرولتاریا "از طریق انقلاب به طبقه حاکمه تبدیل شده و بعنوان طبقه حاکم، با خشونت مناسبات تولیدی سابق را لغو خواهد کرد".

با وجود موشکافی و آینده بینی بی نظیری که مارکس داشت، راه **دشوارتر و پیچیده تر** از آن بود که بتوان در قرن نوزدهم کاملاً در نظر گرفت، چنانکه خود وی نیز براساس تجربه تاریخی تصحیحاتی را بعدها بعمل آورد.

اما شرایط و نیازهای دوران ما، امکان جستجوی راهی دیگر و "خود گردان" را بوجود آورده‌است. آشتی ناپذیری‌های جامعه سرمایه داری و تحولات آن، نطفه‌های کمونیسم را بوجود می‌آورد و عناصر کمونیسم از هم اکنون از درون تضادهای آشتی ناپذیر جامعه سرمایه داری ظاهر می‌شود. در این مفهوم "کمونیسم" آرمان، هدف و فلسفه وجودی کمونیست هاست. "سوسیالیسم" دارای خصلت گذار میان جامعه سرمایه داری و کمونیستی است. بنابراین، ضرورت "سوسیالیسم" و به همراه آن "کمونیسم" از یکسو در خود تضادهای جامعه سرمایه داری و پشت سر گذاشتن آن ریشه دارد، از سوی دیگر این پشت سر گذاشتن سرمایه داری است بسوی چشم انداز کمونیستی.

سوسیالیسم خود گردان تاکید دارد که تحول انقلابی روندی است که بر جنبش خلق متکی است. این تاکید، خصلت "گذار" جامعه سوسیالیستی را بهتر نشان می‌دهد. سوسیالیسم از فرآیندی که محدوده‌های سرمایه داری را پشت سر می‌گذارد و انسان‌ها در آن خود را تحول می‌بخشند، جدایی ناپذیر است. بعبارت دیگر در چارچوب استراتژی سوسیالیسم خودگردان، انقلاب خود یک روند است؛ روندی که تضادهای جامعه سرمایه داری هر کشور را مینا قرار می‌دهد و در هر لحظه می‌کوشد به این تضادها پاسخی در چشم‌انداز سوسیالیستی ارائه دهد و آن را تحمیل کند. سکون و توقف در این روند خطر عقب گرد را بدنبال خواهد داشت.

در کشور ما و جهان وضع حاکم را نمی‌توان تغییر داد مگر آن را چنانکه هست در نظر گرفت. برای آنکه تمدنی نوین را برپا کرد باید بتوان به مسایل مشخصی که امروز در برابر مردم قرار دارد پاسخ داد. اما طبقات مختلف این مسایل را به شکل‌های مختلف درک می‌کنند و بنابراین پاسخ‌های متفاوتی را برای آن ارائه می‌دهند.

در این شرایط ما می‌کوشیم، از یکسو، از هر گونه نزدیک بینی تاریخی و نادیده گرفتن چشم اندازه مبارزه اجتناب کنیم و از سوی دیگر با هرگونه برخورد پیامبرگونه و بی

تفاوتی نسبت به حال و دشواری های آن مقابله کنیم. ما می کوشیم روزمره ترین و حادثترین مسایل را با نیرومندترین چشم انداز آینده پیوند بزنیم. دورانی که اکنون در آن به سر می بریم، وظایفی دشوار را در برابر ما نهاده است. کمونیست ها، باید بتوانند تجزیه و تحلیل خود را از طرح ها و برنامه های سرمایه تعمیق نموده، استراتژی خود را تدقیق کنند و بنحو خلاقانه ای آن را تداوم بخشند تا بتوان آن چنان نیرویی گرد آورد که قادر باشد تناسب کنونی نیروها را که به سود ما نیست، دگرگون سازد. در این شرایط، آینده را نمی توان از تضادهای حال جدا ساخت، مگر آنکه بخواهیم طرحی تجریدی و بدون ارتباط با واقعیت را جانشین روندهای واقعی نماییم.

اندیشه ها و رفتارهای تازه در مردم نفوذ نخواهند کرد مگر با فعالیت پیگیر، فعالیتی که با در نظر گرفتن واقعیت های طبقاتی، از خلال تجربه ای که مردم خود از این واقعیت ها می کنند به پیش رود. و این فعالیت خود مردم است که به این اندیشه ها و رفتارهای تازه مضمون دقیق و محتوای عام مشخص خود را خواهد داد. ما کمونیست ها می کوشیم با تدوین و اجرای يك استراتژی بدیع و خلاق به این روند یاری رسانیم.

پی نویس

1- اشاره نویسنده به مفهوم "منافع همه بشری" و سرنوشت آن در اتحاد شوروی است. این مفهوم از پایه های درستی شروع می کرد ولی در نهایت وجود نیازها و ضرورت های عام انسانی را به نفی مبارزه طبقات و انکار تمایز و واقعیت نبرد میان نظام ها و سیستم ها کشاند. مفهوم "منافع همه بشری" نیروهایی را که در برابر این منافع صف آرای کرده اند نادیده می گرفت. به نظر نویسنده مسایل، نیازها و ضرورت های عام انسانی وجود دارند که حل آنها به تمام بشریت مربوط می شود. این نیازها امکان و پایه های تازه ای برای همبستگی میان خلق ها بوجود می آورد. اما پاسخ به نیازهای عام انسانی ناشی از انقلاب تکنولوژیک و اطلاعاتی از مسیر نفی مبارزه طبقات عبور نمی کند، برعکس حل آن تنها از طریق مبارزه با استراتژی امپریالیسم و سرمایه داری، در سطح ملی و بین المللی میسر خواهد بود. (مترجم)